

به نام خدا

رد نور بر خاک

مؤلف :

فرشته منفرد زارعی

انتشارات ارسطو

(سازمان چاپ و نشر ایران - ۱۴۰۵)

نسخه الکترونیکی این اثر در سایت سازمان چاپ و نشر ایران و اپلیکیشن کتاب رسان موجود می باشد

Chaponashr.ir



سرشناسه : منفرد زارعی ، فرشته ، ۱۳۵۹
عنوان و نام پدیدآورنده: رد نور بر خاک / مولف: فرشته منفرد زارعی
مشخصات نشر : انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)، ۱۴۰۵.
مشخصات ظاهری: ۹۲ ص.
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۵۶۳-۰
وضعیت فهرست نویسی : فیفا
یادداشت : کتابنامه.
موضوع : رد نور بر خاک - روایت زندگی
رده بندی کنگره : TP ۹۸۳
رده بندی دیویی : ۶۶۸/۵۵
شماره کتابشناسی ملی : ۶۳۹۴۲۷
اطلاعات رکورد کتابشناسی : فیفا

نام کتاب: رد نور بر خاک
مولف: فرشته منفرد زارعی
ناشر: انتشارات ارسطو (سازمان چاپ و نشر ایران)
صفحه آرایی، تنظیم و طرح جلد: الهام غفاری
تیراژ: ۱۰۰۰ جلد
نوبت چاپ: بهار ۱۴۰۵
چاپ: زیر جلد
قیمت: ۱۶۰۰۰ تومان
فروش نسخه الکترونیکی - کتاب رسان :
<https://chaponashr.ir/ketabresan>
شابک : ۹۷۸-۶۲۲-۱۲۹-۵۶۳-۰
تلفن مرکز پخش : ۰۹۱۲۰۲۳۹۲۵۵
www.chaponashr.ir



فهرست

مقدمه	۵
پیکر سالم و خوشبو	۹
جوشش گلاب از قبر	۱۱
مکاشفه	۱۳
شهیدی که در قبر خندید	۱۶
شهیدی که واسطه ازدواج دو نفر شد	۱۸
دعوت حضرت زهرا (س) برای مراسم عروسی	۱۹
دیدار با امام زمان (عج)	۲۱
شهیدی که باب الحوائج شد	۲۴
معجزه قرآن خوان شدن مادر بیسواد	۲۶
عطر بهشتی	۲۸
انفاق بعد از شهادت	۳۴
شال سبز	۳۸
حلال مشکلات	۴۱
شفای بیمار	۴۴
دیدار در سحرگاه	۵۲
حضرت زهرا (س) او را خواست	۵۴
امضای برنامه امتحانی فرزندان پس از شهادت	۵۸

۶۱	سیر در عالم ملکوت.....
۶۴	تکهای از نور.....
۶۷	تسویه حساب.....
۷۱	مسیر عبور در میدان مین.....
۷۴	منتظر شما هستیم.....
۷۷	شهیدی که مزارش شفاخانه است.....
۸۵	روضه.....
۸۹	سخن پایانی.....

به نام آن خدایی که نور را بر خاک می‌نشاند،

و از خون شهیدان، چراغی برای راه ماندگان می‌افروزد.

مقدمه

سخن گفتن از شهید، سخن گفتن از واژه‌ای نیست که بتوان آن را در چند سطر و چند صفحه به پایان رساند. شهید روایتی است که پایانی ندارد؛ نامی است که در حافظه تاریخ می‌ماند و نوری است که که از میان سال‌ها، راه آیندگان را روشن می‌کند. هر شهید، قصه‌ای دارد؛ قصه‌ای از ایمان و انتخاب، از دل‌کندن و ایستادن، از فدا کردن خویش برای آرمانی بزرگ‌تر.

همه شهدا بزرگوار و صاحب کرامت‌اند. هر یک از آنان، در زندگی کوتاه یا بلند خویش، صفحه‌ای از کتاب ایثار را نوشته‌اند؛ صفحه‌ای که شاید بسیاری از سطرهای آن هنوز ناگفته مانده باشند. آنان تنها نام‌هایی بر سنگ مزار یا تصاویری بر دیوارها نیستند؛ انسان‌هایی بوده‌اند با آرزوها، خانواده‌ها، دوستان، دل‌مشغولی‌ها و رویاهایی که با انتخابی بزرگ، همه را در راهی مقدس به ودیعه گذاشتند.

اما در برابر این دریای بی‌کران، قلم ما نیز محدود است. چگونه می‌توان زندگی و کرامت همه شهدا را در چند فصل گنجاند؟

چگونه می‌توان از هزاران دل پاک و هزاران داستان ناگفته، تنها در چند صفحه سخن گفت؟

از همین رو در این کتاب تنها به روایت زندگی و کرامت عده‌ای اندک پرداخته‌ایم؛ نه از آن جهت که آنان را بر دیگر شهدا برتری دهیم. بلکه تنها به عنوان مشتی از خروار و قطره‌ای از دریای عظیم ایثار.

هر نامی که در این صفحات می‌آید، دریچه‌ای است به سوی هزاران نام دیگر؛ هر خاطره، نشانی از هزاران خاطره ناگفته؛ و هر روایت تنها گوشه‌ای کوچک از حقیقت بزرگی است که شهدا با خون و فداکاری خود رقم زدند.

شاید نتوانیم همه آنان را بشناسیم، اما می‌توانیم حرمت همه آنان را نگاه داریم. شاید نتوانیم تمام قصه‌هایشان را بشنویم، اما می‌توانیم از هر قصه درسی برای زندگی بیاموزیم. و شاید صفحات این کتاب

توانایی روایت همه کرامت‌های شهدا را نداشته باشد، اما امید است بتواند پنجره‌ای کوچک به سوی دریای بزرگی بگشاید که نامش **ایثار و شهادت** است.

این کتاب، ادعای روایت همه شهدا را ندارد؛ تنها تلاشی است برای آنکه چند نام، چند خاطره و چند جلوه از بزرگواری آنان، از میان غبار فراموشی عبور کند و به دست نسل امروز و فردا برسد.

باشد که این صفحات، تنها خوانده نشوند؛ بلکه دل‌ها را به یاد انسان‌هایی ببرند که رفتند تا ارزش‌هایی بزرگ، در میان ما زنده بماند.

یادشان روشن، نامشان ماندگار و راهشان چراغی برای آیندگان.

تقدیم

این کتاب را با تمام ارادت و دلداری، تقدیم می‌کنم به بانوی آسمان و زمین،

مادر نور و سرچشمه پاکی،

حضرت فاطمه زهرا (س)؛

بانویی که نامش، پناه دل‌های شکسته و یادش، آرامش جان‌های خسته است.

تقدیم به خاندان پاک و نورانی پیامبر (ص)،

به ائمه اطهار (ع)،

آن چراغ‌های همیشه فروزان هدایت،

که در تاریکی‌های زمان،

راه را به دل‌های حقیقت‌جو نشان داده‌اند.

و با تمام احترام و عشق،

تقدیم به ارواح بلند شهیدان؛

آنان که از خویش گذشتند تا حقیقت بماند،

از جان گذشتند تا ایمان زنده بماند،

و خونشان بر خاک ریخت،

اما نام و یادشان در دل‌ها جاودانه شد.

به آنان که رفتند،

اما ردّ قدم‌هایشان هنوز بر جاده‌های این سرزمین پیداست؛

به آنان که جسمشان به خاک سپرده شد،

اما روح بلندشان چراغ راه ماندگان شد.

این کتاب قطره‌ای کوچک از دریای ارادت است

به آستان اهل بیت (ع)

و ادای احترامی ناچیز به مقام بلند شهیدان؛

به امید آنکه این «ردّ نور بر خاک»

چراغی باشد برای دل‌هایی که هنوز در جست‌وجوی حقیقت‌اند.



پیکر سالم و خوشبو

شهید محمدرضا شفیعی، اعزامی از قم بود که حدود پنج سال در جبهه حضور داشت و در عملیات کربلای ۴ حماسه‌آفرینی کرد ولی پس از آن مجروح و اسیر شد.

او متحمل شکنجه سربازان دشمن به مدت ۱۱ روز شد تا سرانجام در تاریخ ۱۴ دی‌ماه ۱۳۶۵ به فیض شهادت رسید.

شدت جراحات او زیاد بود، پیکرش جا ماند و در فهرست شهدای گمنام قرار گرفت.

صدام (لعنت الله علیه) دستور داده بود جنازه ی شهید محمدرضا شفیعی این‌چنین به ایران وارد نشود.

برای آنکه هویت شهید آشکار نشود، پیکرمطهرش را سه ماه در معرض تابش آفتاب قرار دادند تا نشانی از او باقی نماند؛ اما به لطف کرامت الهی، همچنان سالم باقی ماند، حتی پودر مخصوصی برای از بین بردن پیکر بر آن ریختند تا اثری از استخوان‌های شهید باقی نماند؛ اما بر خلاف انتظار، پیکر مطهر او همچنان سالم ماند.

سردار باقرزاده فرمانده جستجوی کمیته مفقودین ستاد کل نیروهای مسلح بیان می‌کند که وقتی بدن این شهید را پس از حدود ۱۶ سال از زیر خاک بیرون آوردیم، دیدیم بدن شهید کاملاً سالم هست.

هنگامی که گروه تفحص جنازه شهید محمدرضا شفیعی را دریافت می‌کردند، سرهنگ عراقی با گریه در آن جا گفت: «ما چه افرادی را کشتیم!»

همرزم شهید، حاج حسین کاجی، دلیل سالم ماندن بدن محمدرضا را چهار چیز می‌دانست:

- نماز شب ایشان هیچ وقت ترک نمی‌شد.

- غسل جمعه را به طور دائم انجام می‌داد؛ حتی وقتی برای ما در روزهای جمعه آب می‌آوردند، ایشان از آن آب برای غسل استفاده می‌کرد و آن را نمی‌خورد.

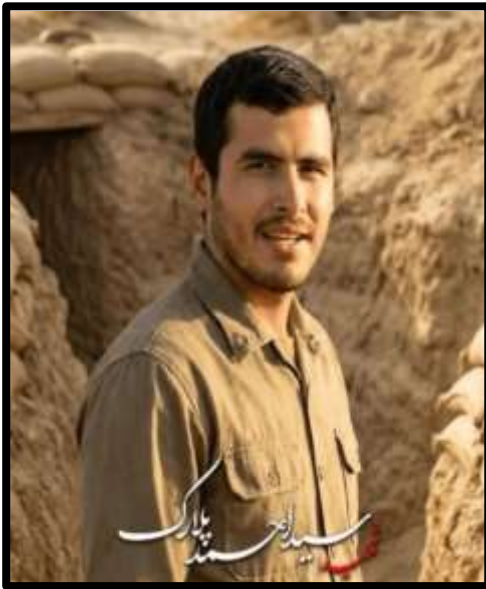
- دائم الوضو بود.

- همیشه موقع خواندن زیارت عاشورا، اشک هایش را با دستانش می‌گرفت و به صورت و بدنش می‌مالید.

شهادی ما برای رسیدن به قرب الهی، این گونه عاشقانه در مسیر خدا گام بر می‌داشتند. به آن امید که ما نیز رهرو راه آنان باشیم و با الهام از سیره و ایمانشان، قدم در مسیر بندگی و نیکوکاری بگذاریم.

آرامگاه ایشان در گلزار شهادی علی بن جعفر قم، قطعه ۲، ردیف ۱۴، شماره ۱ قرار دارد و سال- هاست که زیارتگاه عشاق است.

«برای شادی شهدا، صلوات»



جوشش گلاب از قبر

سید احمد پلارک در سال ۱۳۴۴ در تهران دیده به جهان گشود و در ۲۲ فروردین سال ۱۳۶۶ در عملیات کربلای ۵ در سن ۲۲ سالگی به شهادت رسید.

ایشان دائماً به منطقه و خط مقدم می‌رفت و فرماندهی آر. پی. جی زن‌های گردان عمار بود.

یکی از خاطرات هم‌زمانش این بود که: «یک روز در منطقه‌ای ناچار شدیم از رودخانه‌ای عبور کنیم، زمستان بود و هوا به شدت سرد.

شهید پلارک رو به بقیه کرد و گفت: «اگر یک نفر مریض شود، بهتر از این است که همه مریض شوند.»

یکی یکی بچه‌ها را به دوش کشید و به طرف دیگر رودخانه برد. کمی بعد متوجه شدیم شلوارش از شدت سرما یخ زده و پاهایش زخمی و خون آلود شده بودند.»

قبر مطهر شهید سید احمد پلارک در بهشت زهرای تهران، قطعه ۲۶، ردیف ۳۲، شماره ۲۲ واقع است.

همیشه بوی گلاب تا چند متر اطراف مزار این شهید احساس می‌شود و نیز سنگ قبر این شهید همیشه نمناک می‌باشد. به طوری که اگر سنگ قبر را خشک کنید، از طرف دیگر سنگ نمناک می‌شود.

مادر شهید درباره علت این موضوع بیان می‌کند که: «تا به حال صحبت‌های فراوان و نقل قول‌های زیادی شده است.

باید اذعان کرد که بوی مزار شهید، هیچ علتی جز لطف و فضل الهی و رابطه ماورایی که او با خدا و اولیاء الله داشته است، ندارد و هیچ کس هم چیزی از این رابطه نمی‌داند.

هرکس هم موردی نقل کرده؛ جز شایعه چیزی بیش نبوده است. علتش را فقط خدا می‌داند و بس.»

یکی از آشنایان خواب شهید سید احمد پلارک را دید و از ایشان تقاضای شفاعت کرد، شهید به او گفت: «من نمی‌توانم شما را شفاعت کنم...

وقتی می‌توانم شما را شفاعت کنم که نماز بخوانید و به آن توجه کنید، همچنین زیانتان را آلوده به زشتی‌ها نکنید. در غیر این صورت هیچ کاری از من بر نمی‌آید...»

«برای شادی شهدا، صلوات»



مکاشفه

شخصی به نام رضا خلیلی مقید به لقمه حلال بود. او روی زمین مردم کشاورزی می کرد.

فرزندی به نام کاظم عاملو از او متولد شد.

به برکت لقمه حلال پدر، از همان دوران کودکی نشانه ها و حالات معنوی خاصی را تجربه می کرد. یک روز به پدرش گفت: «چهره مردم را جور دیگری می بینم» و پدرش او را دعوت به سکوت کرده بود.

کاظم که بزرگ تر شد، قدم در مسیر جهاد گذاشت و راهی جبهه های نبرد شد.

شب ها که کاظم می خوابید دوستانش می دیدند که او در خواب با کسی سخن میگوید، ابتدا فکر می کردند خواب می بیند؛ اما با گذشت زمان دریافتند که این سخنان، حال و هوای دیگری دارد؛ گویی روح او در عالمی دیگر حضور می یابد و با کسانی سخن میگوید.

یک شب که کاظم در خواب صحبت می‌کرد، رفقاییش در همان حالت خواب، سؤال‌هایی از او پرسیدند و او پاسخ می‌داد. خبرهای عجیب و غریبی داشت.

معلوم شد که مرتب برایش مکاشفه اتفاق می‌افتد.

یکی از هم‌زمانش این قضیه را شنید ولی باور نکرد و خود امتحان کرد.

آن شخص وقتی کاظم خواب بود از او سؤال کرد الآن کجا هستی؟ او گفت: کنار فلانی و فلانی و... نشسته‌ام.

نام‌هایی که بر زبان می‌آورد، همگی نام شهیدانی بود که گویی در عالمی دیگر با آنان هم صحبت می‌شد و

همه آنها شهدای سمنان بودند.

آن شخص پرسیده بود فلانی هم هست؟ کاظم جواب داده بود بله.

دوباره گفته بود که او وصیت‌نامه نداشته و خانواده‌اش آرزو دارند وصیت‌نامه‌ای از او را داشته باشند. آیا می‌توانی از او وصیت‌نامه بگیری؟

کاظم شروع کرده بود به وصیت‌نامه گفتن و در آخر هم گفته بود به خواهرم صدیقه این را بگویید....

در صورتی که هیچ کس اطلاع نداشت که آن شهید خواهری به نام صدیقه دارد و به این ترتیب به آن رزمنده ثابت شد که واقعا برای کاظم عاملو مکاشفه اتفاق می‌افتد.

آن وصیت‌نامه هم الآن موجود است.

کاظم سرانجام در اسفندماه سال ۱۳۶۶ به درجه رفیع شهادت نائل شد. او تاریخ شهادتش را از قبل به همه اطلاع داده بود.

مزار مطهرش در امامزاده یحیی سمنان می‌باشد.

اشک شهید

خواهر شهید کاظم عاملو تعریف می‌کرد که جنازه شهید را پس از سه روز به سمنان آوردند و در حیاط مسجد گذاشتند تا همه با او وداع کنند.

همسرش بالای سر جنازه نشست و با حرف‌هایش دل همه را سوزاند. اصلاً نمی‌فهمید چه می‌گوید و چه می‌کند.

به موهای کاظم شانه می‌زد و درد دل می‌کرد؛ یک مرتبه داد کشید: «ببینید داره چشماشو باز می‌کنه!»

یک قطره اشک از گوشه چشم شهید سر خورد و پایین افتاد! همه حیرت زده بودند.

«برای شادی شهدا، صلوات»